

جستاری در مضامین مشترک

در جست و جوی سرچشمه‌های الهام شاعران

نوشته: ولی‌الله درودیان

چاپ اول: ۱۳۷۰

ناشر: نشر چشمه

۱۵۸

آنان که ادبیات کهنسال ایران را بررسی‌ده‌اند، دریافته‌اند که مضامین بسیار، میان نویسندگان و شاعران دست به دست گشته و هر کس با دید و برداشت ویژه و به فراخور استعداد خویش از آنها بهره‌مند شده و گاهی نیز به دیگر گونه بازشان آفریده است. در حقیقت به کاربردن مضامین مشترک در هنر و اندیشه، بخشی است از فرایند انتقال فرهنگ. آن مضامین، میراث مشترک جامعه بشری است و هر کس حق دارد برای انتقال حسن و اندیشه خود به کار برد.

به کار بردن مضامین مشترک، منحصر به هنرمند پیشین نیست. هنرمند معاصر نیز گاهی مثل، حکایت یا نکته‌ای را برای بازگویی روشن‌تر اندیشه خویش، از پیشینیان یا معاصران وام می‌کند و چون ارتباطات گسترده کنونی، حاصل ذوق و اندیشه مردمان دیگر را نیز در دسترس او نهاده، برای اخذ و اقتباس، امکان بیشتر و افق گسترده‌تری در پیش چشم دارد. دریافت حدود استفاده از مضامین مشترک و چگونگی بازآفرینی آنها، نیازمند بررسی دقیق آثار علم و ادب و پژوهش در ادبیات تطبیقی است. کتاب «در جست و جوی سرچشمه‌های الهام شاعران» برای برآوردن چنین نیازی نوشته شده است. کتاب اگر چه مختصر است، کاری تحقیقی است که برخورد هر شاعر را با مضامین برگرفته از حوزه فرهنگ خویش و بیگانه بررسی می‌کند و خواننده را با این حقیقت آشنا می‌سازد که شاعر، ممکن است از یادگارها و تجلیات ذوق و اندیشه دیگران، همانند جلوه‌های گوناگون هستی الهام گیرد و آنچه را وام کرده با قالب و محتوا و تعبیری نو عرضه کند.

نویسنده کتاب، دیوان پروین اعتصامی، شهریار، علی اکبر دهخدا، مهدی اخوان ثالث، دکتر پرویز ناتل خانلری و ادیب الممالک فراهانی را بررسی کرده و برخی شعرهای آنان را که با الهام از مضامین موجود در آثار دیگران سروده‌اند، با اصل آن مضامین سنجیده است. چون پرداختن به همه آن شعرها در این گفتار نمی‌گنجد، به شعری از پروین، شعری از اخوان ثالث و شعری از دکتر خانلری بسنده می‌کنیم.

۱- پروین اعتصامی

نویسنده با بررسی چند شعر پروین، نشان داده که این شاعر توانا، همواره مضامین وام کرده را با نگرشی نو بازآفریده و در همه جا، مهر شخصیت والای خویش را بر آنها نهاده است. از دیوان پروین، شعرهای «اشک یتیم»، «لطف حق»، «یاد یاران»، «بلبل و مور»، «مست و هشیار»، «نعمه رفوگر»، «ای گریه»، «گره گشای» و «آئین آینه» با سرچشمه‌های الهام شاعر سنجیده شده است. در این گفتار، شعر «لطف حق» را بررسی خواهیم کرد.

لطف حق

پروین مضمون «لطف حق» را از مثنوی مولوی وام کرده و آن را با تعبیری که ویژه بینش و خلق و خوی اوست، بازسروده است. در این شعر، چهره انسانی، مهر مادری و ایمان ژرف شاعر نمودار است. در مثنوی، عزرائیل، به فرمان پروردگار عالمیان، کشتی‌ای را در هم می‌شکند و جان سرنشینانش را می‌ستاند و تنها زنی با کودک شیرخواره‌اش که نمرود باشد می‌ماند. آنگاه، به عزرائیل فرمان می‌رسد که جان مادر را نیز بستاند و باقی ماجرا. پروین آن مضمون را به کلی دگرگون می‌سازد. در شعر او، کشتی خود به غرقاب هلاک می‌افتد و تندبادی، آن را در هم می‌شکند. همه سرنشینان کشتی تباہ می‌شوند و نمرود که کودکی شیرخواره است، بی‌پناه به کام امواج می‌افتد و به گفته پروین «بحر را چون دامن مادر گرفت». آنگاه، لطف حق شامل حال کودک می‌شود، او را از دریای توفنده می‌رهاند و در دامان طبیعت می‌بالاند. این کودک ناتوان، روزی بر اورنگ شاهی تکیه می‌کند و لاف خدایی می‌زند. در «لطف حق» مهر مادری دو بار رخ می‌نماید: یک بار در نگاه حسرتبار مادر موسی که نگران سرنوشت کودک خویش بر امواج نیل است و دیگر بار در کلام پروین که گویی کودک سرگردان بر پهنه دریا را با لحن دلنشین مادرانه نوازش می‌کند. قلب پرعظمت شاعر، از طرح مسئله به شیوه مولانا ابا دارد و حتی در قالب تمثیل نمی‌پذیرد که غرق شدن کشتی و مسافران، به خواست پروردگار باشد، در دید او، خداوند، منشأ رحمت و مهربانی است و بس. در روایت پروین، سبب غرق شدن کشتی و تباہ شدن سرنشینان آن، عوامل طبیعی است. شاعر داستان را با ماجرای به آب افکندن موسی آغاز می‌کند و از نخستین مصراع، رقت قلب و عواطف لطیف زنانه خود را با آن درمی‌آمیزد. همچنین با صور خیال و نرمی سخن، محیط طبیعی را چنان مهربان و نوازشگر می‌آفریند که با دنیای ملکوتی و معصومانه کودک هماهنگ باشد.

صبح را گفتم به رویش خنده کن نور را گفتم دلش را زنده کن
لاله را گفتم که نزدیکش بروی زاله را گفتم که رخسارش بشوی

نویسنده، شعر «کتیبه» سروده اخوان ثالث را با روایتی از «مجمع الامثال میدانی» با همین مضمون سنجیده است. اما «کتیبه» با روایت میدانی تنها در یک نکته یعنی جمله نوشته بر دو پهنوی سنگ همانند است. مفهوم کار بیهوده کردن در امثال فارسی از جمله به صورت «آب در غربال کردن» و «آب در قفس کردن» و «آب در هاون کوفتن» آمده است. در اساطیر یونانی با دو مورد از چنین مفهومی آشناییم. یکی افسانه‌ای است که به موجب آن سیزیف محکوم شد که سنگی را از دامنه به بالای کوهی بغلتاند و چون آن را به چکاد می‌رسانید، به دامنه فرومی‌غلتید و این کار عبث را پایانی نبود. دو دیگر، افسانه‌ای در باره دختران دانائوس است. دانائوس پنجاه دختر داشت که چهل و نه تن آنان، به دستور پدر، شوهران خود را در شب زفاف کشتند و یک تن آنان از دستور پدر تن زد. این دختران، در دنیای دیگر محکوم شدند که ظرفی سوراخ را همواره پرآب نگاهدارند. «کتیبه» از دید صور خیال و بینش فلسفی و درونمایه سیاسی مقوله‌ای دیگر است. در افسانه‌های یونانی، محکومان به جرمی که مرتکب شده‌اند و به مجازات خود و به بیهودگی کاری که می‌کنند، آگاهند، اما در «کتیبه»، بندیان به نتیجه تلاش خویش آگاه نیستند. آنان تا قله‌های روشن امید به پیش می‌تازند. آنگاه، به ژرفای دره نومیدی و پوچی فرومی‌افتند. از این رو، رنج آنان بسی کشنده‌تر از رنج سیزیف و دختران دانائوس است. در «کتیبه» فضای شب که بی‌آغاز و انجام بر بندیان فرو افتاده، همراه حالات روحی آنان دگرگون می‌شود. شبی که از مهتاب آن لعنت می‌بارد، همپای تلاش و درخشش نور امید در دل بندیان برای غلتاندن سنگ و خواندن دیگر سوی آن، چون «شط جلیلی پر مهتاب» می‌شود و بار دیگر، چون امیدها به نومیدی بدل می‌شود، درخشش و جلال خود را از دست می‌دهد و «شط علیلی» می‌شود، سیاه، چون بخت بندیان درمانده. گفتنی است که ندا را نخست آن کس می‌شنود که زنجیری سنگین‌تر از دیگران بر پای دارد و این نکته به درونمایه سیاسی شعر، معنی خاصی می‌دهد: درد را اهل درد حس می‌کنند و درمان را هم.

نویسنده، «کتیبه» را بحق اسطوره شکست و ناکامی‌های پس از کودتای مرداد هزار و سیصد و سی و دو می‌داند؛ سالهایی که امیدها به قلمرو رؤیا می‌گریزد و روشنفکر دیگر باره خود را در شبی می‌یابد که سکوت سنگینش تنها با صدای حلقه‌های زنجیر گرفتاران می‌شکند.

۳ - دکتر پرویز نائل خانلری

در کتاب «در جست و جوی سرچشمه‌های الهام شاعران» می‌خوانیم که سرچشمه الهام دکتر خانلری در سرودن منظومه «عقاب»، داستانی عامیانه در کتاب «دختر سروان» نوشته آلکساندر پوشکین بوده است، گویا چنین مضمونی در روسیه مورد توجه بوده، زیرا ما کسیم گورکی منظومه‌ای به نام «شعر شاهین» دارد که در آن داستان شاهین زخمی و ماری کهن خفته در غاری آمده و از نظر معنی و مضمون به داستان پوشکین می‌ماند. (این شعر گورکی را رضا

آذرخشی سالها پیش به فارسی برگردانده و منتشر کرده است).

مقدمهٔ روانشناختی نویسنده بر شعر «عقاب»، دلهرهٔ مرگ و نیستی و بازتابش را در دنیای عاطفی شاعر نشان می‌دهد و چهره‌دستی دکتر خانلری را در پرداخت هنرمندانهٔ داستانی که در اصل ساده و عامیانه می‌نماید، باز می‌گوید. شاعر با توصیف افسرده‌جانی عقاب و تلاش او برای زیستن و با نشان دادن فراز و فرود او و لحظهٔ انتخاب میان بودن و نبودن، به قلّهٔ آفرینش هنری خویش دست می‌یابد. عقاب، آزرده از اندوه مردن، نخست، چاره‌جویی را به پرواز می‌آید. سایهٔ سطوتش دشت را می‌آشوبد و دام و دد را به تکاپوی گریز و یافتن جان‌پناه وامی‌دارد. آنگاه، از اوج شکوهمندی و پر سودن بر ستاره‌ها، فروافتادنی دردناک می‌آغازد. عقاب به مفاک جبن و زیبونی فرو می‌افتد و با درنگی در لبهٔ پرتگاه پستی و پلشتی، لحظهٔ انتخاب فرا می‌رسد. میان زندگی حقارت‌بار و مردن در سرفرازی، یکی را باید برگزید. در اینجا عقاب پرسش محتمل «بودن یا نبودن» را به چگونگی بودن تغییر می‌دهد. آنگاه، از پستی این خاکدان، تا اوج آن لوح کبود پر می‌کشد و در بیکرانگی ابدیت، نقطه‌ای می‌شود و دیگر هیچ.

لحظه‌ای چند بر این لوح کبود

نقطه‌ای بود و دیگر هیچ نبود

«هیچ شدنی» که همه چیز است در برابر «بودنی» که هیچ نیست.

کار آقای درودیان، در معرفی مضامین مشترک و چگونگی اقتباس و باز آفرینی آنها در قلمرو شعر معاصر ستودنی است. با این حال، کتاب ایشان هنوز بهره‌ای است از کاری سترگ. زیرا شاعرانی که از مضامین مشترک در فرهنگ بشری سود جستند، بسیارند. در دیوان پروین، افزون بر شعرهایی که در کتاب ایشان آمده، شعرهایی دیگر هست که شاعر مضمون آنها را از دیگران وام کرده و دیوان ایرج میرزا نیز از این حیث درخور بررسی است. تا آنجا که نویسندهٔ این گفتار می‌داند، درودیان، در این باره مطالعات گسترده‌تری کرده است. امید آن که باز یافته‌های خود را در چاپ بعدی بر کتاب بیفزاید.

نویسندهٔ کتاب، در گفتاری، داستان «نخجیران» را از «مثنوی» مولوی، با دید روانشناختی بررسی کرده است. آن گفتار چون داستان نخجیران را با مأخذ اصلی آن که کتاب «کلیله و دمنه» باشد می‌سنجد، با نام و موضوع کتاب سنخیت دارد. با این حال، سیر آن در قلمروی دیگر است و نتیجه‌گیری نویسنده به مقولهٔ فراکنی می‌انجامد که مقوله‌ای روانشناختی است.

واپسین بخش کتاب به یاد حسین مسرور ادیب و شاعر فقید معاصر نوشته شده است. در این گفتار، نویسنده با عواطف شاگردی حق شناس به آموزگار خویش، از چهره‌ای تابناک در عرصهٔ ادب معاصر ایران، یاد می‌بایسته کرده است.